



دگرگونی‌های معاصر مدیریت

مدرسه در عصر مفهوم

● محمدرضا رزاقی، کارشناس تعلیم و تربیت

کلیدواژه‌ها: مدرسه، عصر مفهوم، مدیر مدرسه، دانش آموز

با اجرای مؤلفه‌های عصر مفهوم در مدرسه‌ها می‌توان شوق به مدرسه و همچنین شوق به یادگیری را در دانش‌آموزان افزایش داد و علاوه بر آن به دستاوردهای قابل توجهی رسید. به عقیده دانیل پینک ذهن کامل نو گذری از عصر اطلاعاتی به عصر مفهومی است و با بهره‌مندی از مؤلفه‌های عصر مفهومی می‌توان فرصت رشد و تعالی بهتری برای دانش‌آموزان فراهم کرد. عصر مفهوم چیست؟ از کجا گرفته شده است؟ و چگونه می‌شود مصداق‌های آن را در مدرسه پیاده کرد، مباحثی هستند که در این مقاله به آن‌ها پرداخته می‌شود.

در خصوص مدرسه در عصر مفهوم ابتدا لازم است به دو اصل توجه کنیم که در مقدمه به آن می‌پردازیم. در نگاه نخست، انسان به مثابه بذر است. به عبارت دیگر، دانش‌آموزان را قوه و مدرسه را کشتزار می‌بینم. یعنی قرار است در مدرسه شرایطی فراهم شود که بذره‌های گوناگون در آن رشد و پرورش پیدا کنند. یعنی صرفاً رشد نه، بلکه قابلیت‌های خاص خودشان هم به‌نوعی شکوفا شود و به آن چیزی که در انتظارش هستند، دست یابند.

از این زاویه، دیدگاه‌هایی که انسان را این‌گونه تعریف می‌کنند، همواره آنجاهایی

که یادگیری محور بوده است، اهمیت دارند و قابل توجه و تأمل هستند. به عبارت دیگر، کنش‌ها حول محور رخدادی هستند که خود انسان هم فاعل آن است و هم به‌وجودآورنده آن. رویکردهایی مثل ساختارگرایی این بحث را به‌خوبی بیان می‌کنند که چگونه انسان می‌تواند منشأ تحول خودش باشد. آن چیزی که الهام‌بخش است، معارف قرآن است. قرآن به‌عنوان بی‌بدیل‌ترین و بی‌حاشیه‌ترین متن، به‌خوبی انسان را کنشگر معرفی کرده است.

نکته دوم، یادگیری و اهمیت و جایگاه آن در خلقت و تعالی انسان است. یادگیری یک ضرورت و به‌عنوان یک اصل مهم است؛ به ویژه در عصری که ما یادگیری را به فراموشی سپرده‌ایم و بیشتر ابزارهایی را که می‌توانستند در یادگیری مؤثر باشند، به جای یادگیری نشانده‌ایم. در این مسیر نظریه‌هایی وجود دارند که شاید مبنایشان رویکرد شناختی است و بحث ساختارگرایی، نظریه انتخاب و نظریه آلیس، مجموعه‌ای هستند که نگاه انسان را نسبت به انسان و قدرت یادگیری انسان خیلی عمیق می‌کنند. در کتاب «ذهن کامل نو»، منهای بخشی که بحث تاریخچه‌ای و اجتماعی دارد، مخاطب حساس می‌شود به اینکه بعد از گذشتن از عصرهای کشاورزی، صنعت و اطلاعات، وارد عصری شده‌ایم که در آن کنشگر اصلی خود انسان است و ابزار جای انسان ننشسته است. در عصرهای گذشته، انسان در خدمت ابزار بود. به این معنا که در عصر کشاورزی این زمین بود که انسان در خدمتش بود که چگونه با آن کار کند. در عصر صنعت، اسیر ماشین‌آلاتی شدیم که ساخته بودیم. حتی در عصر اطلاعات که ما همه ابزارهای فناورانه را داریم، می‌گوییم قرار بود ابزار دست ما بشوند، اما الان گرفتار آن‌ها شده‌ایم. اینترنت قوی باشد یا ضعیف!

مدرسه یک کشتزار است و اگر آموزش و پرورش ادعای جریانی تربیتی را دارد، این جریان باید در خود من معلم شکل گرفته باشد

عصر مفهوم چیست؟

نگاه عصر مفهوم این است که اساساً انسان و زیستش فراتر از این چیزهاست. یعنی انسان یک نقطه کیفی است و می‌توان گفت مطلوب از حال به آینده را برای خودش ترسیم می‌کند. اینجا انسانی که خلق می‌کند و بهره‌برداری می‌کند مورد توجه است. انسان اسیر خلقش نمی‌شود و می‌تواند این خلق را به‌طور مستمر ادامه دهد. کما اینکه دانیل پینک در تحلیل این بحث که در عصر مفهوم چه اتفاقی می‌افتد، دو نکته جالب را به‌عنوان استعداد ذاتی عنوان می‌کند: یکی مفهوم بالا و دیگری حس بالا. می‌گوید، در موقعیت مفهوم بالا، ما خلق می‌کنیم و در موقعیت حس بالا رابطه برقرار می‌کنیم. یعنی در مفهوم بالا، اساساً ما به آفرینش و خلق کردن و بازآفرینی چیزهای بدیع و نویی که خودمان تشخیص می‌دهیم، دست می‌زنیم و هم‌زمان، حس بالا در کنار ماست. در نتیجه، اتفاقی که در عصر مفهوم می‌افتد، این است که انسان حرکتش را از یک رویکرد ابزاری و ماشین‌شدن به سمت جریان‌ساز شدن و معنادار شدن می‌برد. اگر مغز اصلی‌ترین کانون زیست انسان در نظر گرفته شود، یعنی منشأ همه تحولاتی که در انسان‌ها صورت می‌گیرند، در حوزه مغز انسان شکل می‌گیرد، پردازش می‌شود و ساخت‌وساز می‌شود. نگاهی که در عصر مفهوم به مغز می‌شود، همه‌جانبه‌دیدن مغز است. در عصر کشاورزی، صنعت و اطلاعات، به دلیل نوع رویکرد مکانیکی، ماشینی و خطی انسان، سمت چپ مغز کارایی داشت. امروزه در مدرسه‌های ما این بخش مهم است که چقدر می‌توانیم حفظ کنیم و چقدر می‌توانیم تکرار کنیم؛ ولو اینکه معنایش را هم ندانیم. همه‌جانبه‌دیدن یعنی اینکه فقط این سمت مغز خطی مهم نیست، بلکه سمت دیگری هست که همه‌جانبه به موضوعات نگاه می‌کند. به عبارت دیگر، هنری و زیبایی‌شناسانه نگاه می‌کند؛ به تعبیری، سامانمند نگاه می‌کند. یعنی پیوندها فراتر از پیوند ماشینی هستند.

حال اگر ما بخواهیم همین نگاه را به سمت مدرسه ببریم، چه اتفاقی می‌افتد؟ قرآن می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا و عملوا الصالحات». بنابراین، درباره هر نظریه‌ای در حوزه علوم تربیتی و سایر حوزه‌ها، باید دید اگر به مدرسه وارد شود، چگونه خواهد شد؟ خاستگاهش این است که اساساً رابطه علم با مدرسه چیست؟ رخدادهای علمی رابطه‌شان با مدرسه چیست؟ مدرسه یک کشتزار است و

اگر آموزش و پرورش ادعای جریانی تربیتی را دارد، این جریان باید در خود من معلم شکل گرفته باشد. معلم باید خودش عامل باشد؛ با توجه به اینکه پشت هر عمل یک نگرش است. در نتیجه نمی‌شود این کشتزار محصول خوب بدهد، اما کشاورز قابل‌نداشته باشد. بنابراین، باید به این موضوع از دو زاویه نگاه کرد: اول، مدرسه با مفهوم بالا و حس بالا، و دوم خروجی این مدرسه که باید دانش‌آموزانی خلاق باشند. یعنی هم‌نوایی و با هم کار کردن برای مدرسه یک شایستگی اساسی و محوری باشد. مدرسه اول باید برای دانش‌آموز جذاب و شوق‌انگیز بشود تا یادگیری در آن شوق‌انگیز باشد.

اگر به آموزه‌های عصر مفاهیم قائل باشیم، در مدرسه اتفاقاتی می‌تواند بیفتند که الان چون واقف نیستیم نمی‌افتند و اتفاقاتی رخ می‌دهند که با عصر مفاهیم ناسازگارند! اما چون عالمانه جلو نمی‌رویم، شاهد آن‌ها نیستیم. و در فرایندها کارهایی می‌توانیم بکنیم که مدرسه را کیفی کنیم تا ابزار جای کیفیت نشینند!

ما و مدرسه

ابتدا باید بر این باور باشیم که در مدرسه با انسان طرف هستیم نه با خمیر. خیلی از ما می‌خواهیم فرزندان آن بشود که ما می‌خواهیم. این نگاه، نگاه خمیری است. یعنی شکلش می‌دهیم. در حالی که واقعیت قصه این است که ما در بحث روان‌شناسی رشد می‌گوییم، حتی دوقلوی همسان هم می‌توانند به لحاظ ژن‌شناسی و توزیع ژن‌ها با هم متفاوت باشند؛ ولو اینکه دوقلوهای همسان هستند و در یک کیسه جفت بوده‌اند. اولین نکته این است که ما با انسان طرفیم. وقتی می‌گوییم انسان، یعنی آنجایی که می‌فرماید: اما شاکرا و اما کفورا (انسان/۳): یعنی تو یک قابلیت هستی و کدام را انتخاب می‌کنی.

اول از همه باور کنیم که انسانیم. وقتی باورمان این شد، در مرحله بعد تلاش کنیم زمینه بروز آن انسان را در مدرسه فراهم کنیم. در سوره طه (آیه ۲۵) اولین خواسته حضرت موسی (ع) از خداوند این است: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي...». برای اینکه بتوانیم، وسعت عملکرد قوم بنی‌اسرائیل را ببینیم. اگر در قرآن بگردید، می‌بینید این مقدار که درباره بنی‌اسرائیل صحبت شده است، راجع به هیچ قومی صحبت نشده است. این یک مدل است. بنابراین، اصل اول این است که باور کنیم با انسان طرف هستیم، نه با خمیر. نکته دوم اینکه نمی‌توان در کشتزار (مدرسه) به

ذهن کامل نو این است که هر آنچه در اطرافت می‌بینی، معنایی دارد. درک تو از آن معنا چیست؟

شیوه سنتی فعالیت کرد. بلکه فعالیت‌ها باید مبتنی بر رویکردهای نوین علمی صورت پذیرند.

مدیر و آموزه‌های عصر مفهوم

یکی از مهم‌ترین مطالب، توجه جدی و بهره‌برداری دقیق از مغز و عملکرد آن توسط مدیر مدرسه است که کمک خواهد کرد از آنچه به‌عنوان ذهن کامل نو گفته می‌شود، به‌منظور بهبود کیفیت فعالیت مدرسه بهره‌برداری کند. ذهن کامل نو ذهنی است که بخش‌های چپ و راست آن همراه با هم کار می‌کنند. امروزه پزشکی که داستان‌سرایی می‌کند و با مریض صحبت می‌کند، به او داستانی می‌گوید و همین‌گونه شروع به همدلی و هم‌نوایی می‌کند. در نتیجه، بخش اعظمی از مشکل بیمار حل می‌شود. این همان مهارت و قابلیت است که ذهن کامل نو در طی شش مهارت معرفی می‌کند. نکته‌ای که اینجا اتفاق می‌افتد، این است که همین رویکرد به این پزشک انرژی می‌دهد شیوه‌های مؤثرتر در درمان را خلق کند. حالا می‌خواهید وارد مدرسه بشوید، دانیل پینک می‌گوید، در عصر مفهوم با شش فهم مواجه هستیم. در واقع دانیل پینک ذهن کامل را به سمت شش مهارت می‌برد که اگر آن‌ها را فرا بگیریم، منطبق با عصر مفهوم زیست خواهیم کرد.

چه کنیم؟

در عصر مفهومی نیاز است تفکر چپ را که حاصل کارکرد نیمکره چپ است، با تسلط بر شش استعداد ذاتی راست، که حاصل کارکرد نیمکره راست مغز است، کامل کنیم؛ یعنی: فقط عمل نکنید، بلکه طراحی هم بکنید. فقط استدلال نکنید، بلکه داستان هم بسرایید. فقط تمرکز نکنید، بلکه هم‌نوایی هم بکنید. فقط منطقی نباشید، بلکه همدل هم باشید. فقط جدی نباشید، بلکه بازی هم بکنید. فقط مال نیندوکید، بلکه معنا هم ببخشید. بر همین اساس، اگر بخواهیم مواردی را که ویژگی چپ مغزی هستند، با عصر مفهوم منطبق کنیم، نیازمند طراحی هستیم. در واقع، اگر تاکنون به نظریه‌ها عمل می‌کردیم، امروز باید ابتدا آن را طراحی کنیم. برای نمونه، ما استدلال می‌کنیم که داستان بساز! حالا در داستان‌سازی چه اتفاقی می‌افتد؟ شما خلق می‌کنی و هیجان‌ات و مکنونات ذهنی‌ات را می‌دهی. در منطق جزمیت وجود دارد و در همدلی انبساط و انقباض. بنابراین، بیاییم همدلی کنیم. به جای

نگاه برگرفته از عصر مفهومی می‌گوید، باید شخص را به نقطه‌ای برسانی که آن گونه که خودش می‌داند و با بهره‌مندی از خلاقیت خودش، کار را انجام دهد

و منطق خودش و با درک زیبایی‌شناسی خودش و آن گونه که دلش می‌خواهد، تصویر کند. خروجی‌اش جذابیت است. ما باید به بچه‌ها اجازه‌ی داستان‌بافی و داستان‌سرایی بدهیم. داستان‌سرایی امکان بروز تمایلات و هیجانات افراد را فراهم می‌کند. در برداشت از همین شش مهارت یا استعدادی که دانیل پینک می‌گوید، در بازدیدهای دانش‌آموزان ابتدایی، می‌توان به‌سادگی به وسعت بازدید افزود. می‌توان کاری کرد که بازدیدها هزینه‌ای نباشند؛ مثلاً محله‌گردی باشند؛ محله‌ای که بچه‌ها ساکن آن هستند. اما تا به حال به ویژگی‌های محله توجه نکرده‌اند. مثلاً پلاک آب چیست؟ به این ترتیب، درس مطالعات اجتماعی به یک درس محوری تبدیل می‌شود. از دانش‌آموزان بخواهیم از بازدیدشان خاطره‌سازی کنند. سپس یادگیری اتفاق می‌افتد. بنابراین، به جای این همه تأکید بر دیکته، که به یکی از عوامل شکل‌گیری اضطراب در دانش‌آموزان تبدیل شده است، کاری کنیم که بچه‌ها ببینند و آنچه را دیده‌اند بنویسند. داستان، تقویت خلاقیت است. ارائه‌ی راهکار، تقویت مشارکت و تقویت جنبه‌های زیبایی‌شناسی در داستان همگی برای مدرسه هستند.

ما در هم‌نوایی می‌گوییم وقتی این چیزی را که در این میز است، به‌درستی چیده‌اند، چه درک و آرامشی می‌دهد؟ با همین هم‌نوایی در مدرسه بیاید ببینید چه اتفاقی می‌افتد: تعاملات اجتماعی تقویت می‌شوند، رشد اجتماعی که دنبالش هستیم، صورت می‌گیرد و یادگیری تقویت می‌شود. ما در نظریه‌ی انتخاب می‌گوییم بازی عامل یادگیری است و ما بازی می‌کنیم تا یاد بگیریم. بازی‌های رایانه‌ای، شوخی کردن و بازی‌های فیزیکی در مدرسه هیجانات را بروز می‌دهند. البته در کنار آن خودکنترلی و خودمراقبتی را نیز آموزش دیده‌اند. اگر بازی را یک اصل بدانیم، از کف مدرسه تا دیوارها و سایر موقعیت‌های مدرسه می‌توانند قابلیت این را داشته باشند که در آن‌ها بازی صورت گیرد. این شرایط به تجربه‌های جدید می‌انجامد که فرصت یادگیری است و در نهایت کشف و حل مسئله است. این‌ها همه در بازی اتفاق می‌افتند. در نهایت به سر وقت معنا می‌رویم. معنا یعنی غایت‌مندی و آینده‌نگری. اگر ما با این نگاه مسیر را طی کنیم، معنا در این بستر رویکرد هدفمندی به ما می‌دهد. امروز اصلی‌ترین جایی که دانش‌آموزان می‌توانند هدفمندی، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری را فرا بگیرند و مشق کنند، مدرسه است. «مدرسه در عصر مفهوم» در برداشتی که می‌توان از کتاب «ذهن کامل نو» به دست آورد، تسهیل‌کننده‌ی این روند است. ■

پی‌نوشت:

۱. پینک، دانیل. ذهن کامل نو. ترجمه‌ی رضا امیر رحیمی (۱۳۹۹). آگاه. تهران.

جدی‌بودن بازی کنیم. در مدرسه با مواردی از جمله شورای معلمان یا آموزش خانواده در ارتباط هستیم. من به‌عنوان مدیر مدرسه می‌خواهم شورای معلمانم را با نگاهی به این شش مهارت اداره کنم. چه اتفاق‌هایی می‌افتد؟

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در واقع باید به هرچه نگاه می‌کنیم، به دنبال معنا باشیم و از کشف معنا لذت ببریم. جان کلام ذهن کامل نو این است که هر آنچه در اطرافت می‌بینی، معنایی دارد. درک تو از آن معنا چیست. همان‌طور که درک سه نفر از یک پدیده می‌تواند متفاوت باشد، در نظریه‌ی انتخاب مفهومی وجود دارد به نام کنترل‌گری. مثلاً شما می‌خواهی من آن گونه بشوم که شما می‌خواهی. می‌گویی من دارم بیرون می‌روم و این‌ها را این‌گونه که من می‌گویم، انجام بده. ولی تا زمانی که برگردی، در اضطراب هستی که آیا آن‌طور که من خواستم انجام داد یا نه؟! همین‌طور طرف مقابل هم در اضطراب است که عجب، من خودم هرگونه بخواهم انجام می‌دهم. در واقع، در کنترل‌گری، هم کنترل‌کننده و هم کنترل‌شونده در اضطراب هستند. اضطراب برابر است با ناکارایی و نابه‌روری و نبود کیفیت. اما نگاه برگرفته از عصر مفهومی می‌گوید، باید شخص را به نقطه‌ای برسانی که آن گونه که خودش می‌داند و با بهره‌مندی از خلاقیت خودش، کار را انجام دهد. بنابراین، در مدرسه نیز مدیر باید این‌گونه فکر کند و شرایط را برای این‌گونه فکر کردن نیروها فراهم کند. در مدرسه، مدیر باید شرایط را برای طراحی در شورای معلمان، اولیا و دانش‌آموزان فراهم کند. سال ۶۴ در یک دبیرستان در جنوب شهر تهران ما شورای دانش‌آموزان را به‌صورت کلاسی راه انداختیم. آن موقع اصلاً شورای دانش‌آموزان به شکل دستگاهی امروز مطرح نبود. باور ما بر این بود که اگر دانش‌آموز سهیم بشود، به همان اندازه احساس تعلقش به مدرسه و برنامه‌های مدرسه افزایش می‌یابد که خروجی آن کیفیت خواهد بود. یعنی اگر ما بالای ۹۸ درصد دانشگاه‌های دولتی قبولی می‌دادیم، به خاطر این بود که دانش‌آموز نسبت به مدرسه و برنامه‌های آن احساس تعلق داشت. لازم است در مدرسه فضایی باشد که بچه‌ها آنجا نقاشی بکشند و این نقاشی دقیقاً بر اساس اصل طراحی تدوین شده باشد. در واقع، بچه‌ها ایده‌ها را می‌کشند.

نکته‌ی بعدی در بحث داستان است. در داستان این امکان به فرد داده می‌شود که استدلال نکند، بلکه استدلال را با درک